

شکیبائی عجیب یک زن

- میفهمی چه میگویم ؟ من هرگز دست از محمد بر نمی‌دارم ، اورسول خداست ، از جان و دل باو ایمان آورده‌ام ، ایمان شوخی بردار نیست ، حالا فهمیدی ؟
- بنا بر این ترا ترك نموده بشام خواهم رفت .

ام‌سلیم شانه‌هایش را با بی‌اعتنائی بالا انداخته ، خطاب به مسر ش‌مالک بن نضر چنین گفت :
من هیچکس را بر خدا و رسولش مقدم نخواهم داشت و در صورتی ادامه زندگی من با تو امکان پذیر است که تو هم مسلمان شوی ؛ خدای یگانه را پرستی ، و برسالت محمد (ص) بنده بر گزیده اواقرار کنی .

مالک بن نضر که حاضر باسلام آوردن نبود ام‌سلیم را ترك نموده بشام رفت و همانجا نیز وفات یافت . ام‌سلیم از مالک بن نضر فرزندى داشت بنام انس در تربیت و نگهداری او سخت می‌کوشید و هر گاه خواستگاری برای او می‌آمد میگفت : من شوهر اختیار نمیکنم تا وقتی که انس بزرگ شود و بگوید : خدا بدارم جزای خیر دهد که خوب از من نگهداری کرد و وظیفه مادری را نیکو انجام داد .

موقعی که رسول الله وارد مدینه شده هر کس برای حضرتش پیش کشی می‌برد . ام‌سلیم دست فرزند خود انس را گرفته خدمت رسول خدا برد و عرضه داشت : هر کس باندازه توانائی خود هدیه‌ای حضورتان تقدیم داشته من چون چیزی ندارم فرزندم را آوردم تا اگر قابل خدمت باشد بخدمتگذاری حضرتتان مشغول باشد . رسول خدا او را پذیرفت ، و این همان انس بن مالک خادم معروف رسول الله است .

ام‌سلیم **باب‌بهترین گام** زید بن سهل معروف با بوطلحه که از مردان معروف مدینه بود **بخانه شوهر میرود** ولی هنوز بشرف اسلام نائل نگشته بود بخواستگاری ام‌سلیم رفت و باو پیشنهاد ازدواج کرد ، ام‌سلیم در جواب ابو طلحه گفت : خدائی که می‌پرستی قطعه چوبی است که از زمین روئیده و بعد دست کارگر نجاری آنرا بصورت بنی در آورده است اینطور نیست ؟

- چرا صحیح است من بت می پرستم !

- چه اندازه شرم آور است که انسان در مقابل بتی که تراشیده دست اوست بزانو درآید و او را پرستش کند ، من صریحاً میگویم : با اینکه از هر جهت تراشایسته همسری خود میدانم ، و لیاقت و بزرگی ترا قبول دارم مع ذلك چون بت می پرستی نمیتوانم با تو ازدواج کنم ولی اگر مسلمان شدی ...

- پس اجازه بده ادرا این موضوع فکر کنم شاید منم حقیقت خدا پرستی را درک نموده بدین تو درآمدم

- بسیار خوب ! فکر کن کابین من مسلمان شدن تست ، و جزاین من از تو مهری نمی خواهم .

ابو طلحه از نزد ام سلیم خارج شد و پس از مدتی تفکر و اندیشه نزد ام سلیم باز گشت و گفت : اینک حاضرم بدین تو درآیم ، شراطش را بگو !

- بایستی دست از شرک و بت پرستی بکشی . و خدای یگانه را پرستی و به نبوت محمد (ص) بنده برگزیده او اقرار نموده از جان و دل شهادتین برزبای جاری کنی .

ابو طلحه شهادتین گفت . و ام سلیم این کابین بزرگ و پر ارزش را که بر هر مال و منالی ترجیح دارد پذیرفته بعقدا و درآمد ...

* * *

این زن و شوهر با کمال مهر و محبت زندگی مشترکی را با هم در خانه ای کنار شهر مدینه آغاز کردند . طولی نکشید خداوند پسرى با نهاداد که نامش را ابو عمرو گذارد ندا ابو طلحه شبهارا بیشتر عبادت میکردانید و روزها را روزه میگرفت و در قطعه زمینی که در خارج شهر داشت بزراعت میپرداخت فرزندان نیز کم کم بزرگ شد و پدر را در زراعت کمک میکرد .

یک روز صبح که از خواب برخاستند چهره برافروخته و مضربان شدید نبض ابو عمرو گواهی میداد که تب شدیدی او را می سوزاند و شب را نیز بنا را حتی گذرانده است .

ام سلیم خطاب بفرزندش گفت : تو امروز تب داری و نمیتوانی بصحرا بروی در خانه استراحت کن و من وسایل معالجه ترا فراهم می کنم .

ابو طلحه : منم از غصه فرزند نمی توانم دنبال کار بروم بنا بر این در خانه میمانم تا خدا او را شفا دهد .

- نه ! ماندن تو در خانه ثمری ندارد ، طبیب که نیستی اگر دنبال کارم نروی ، از کجا ما را معاش کنیم ؟ از کجا تهیه دو و غذا برای فرزند مریضان نصائیم ؟ بهتر است که تو دنبال کارت بروی منم به پرستاری اومشغول میشوم تا خدا چه خواهد .

ابو عمرو روز بروز بدتر میشد ، تب شدیدتر ، و التهاب بیشتر ، معالجات معموله هم

اثری نبخشید، یکروز عصر در غیاب پدر و در کنار مادر جان پجان آفرین تسلیم کرد.

مادر غم‌دیده که ناظر جان دادن فرزند بود سیلاب اشک از دیدگان فرو ریخت و در عین حال مواظب بود که سخنی بر خلاف رضای پروردگار بر زبان جاری نکند و صدای شیون و زاری او همسایگان را نیازارد.

کم‌کم روز بپایان میرسید. و خورشید اشعه خود را از روی زمین جمع می‌کرد، اندیشه دیگری ام‌سلیم را بخود مشغول ساخت: باغروب آفتاب ابوطلحه بخانه بر میگردد بیچاره از صبح تا غروب در صحرا کار کرده، خسته‌شده، رنج‌فراوان دیده، روزه‌هم بوده‌است، غصه‌پسرنیز این روزها بیشتر او را افسرده کرده حال اگر بخانه بیاید و خبر مرگ پسر را بشنود حتماً افطار نخواهد کرد، اندوه فراوان و خستگی بسیار و بی‌غذائی ممکن است او را نیز از پا در آورده مریض و بستری کند، در این صورت چه باید کرد؟ آیا بهتر نیست که مرگ فرزندان را فعلاً از پدر پوشیده‌دارد؟ مگر با اشک و آه‌مرد زنده میشود؟ مگر جلوی قضا و قدر را میتوان گرفت؟ مگر نه این است که فرزند آدم با یتی بمرد و شر بت نا گوار مرگ را بچشد چه بهتر که از مرگ با آغوش باز استقبال کند، مگر کلام خدا نیست که میفرماید: ماشا را امتحان می‌کنیم بچیزی از خوف و گرسنگی و نقص در مالها و جانها و میوه‌ها پس مرده بده بصابران آنها که وقتی گرفتار مصیبتی می‌شوند میگویند ما از خدائیم و پسوی او باز میگردیم، درود و رحمت خدا بر آنها.

این افکار مدت کوتاهی مادر غم‌دیده را بخود مشغول داشته‌سپس بیدرنگ تصمیم خود را گرفت و با عزمی راسخ و قلبی سرشار از ایمان بخدا از جای برخاست و جنازه فرزندان در گلیمی پیچید و با طاق مجاور برد و در گوشه‌ای گذارد.

خانه را فوری جار و بزد، اطاق را مرتب کرد، دست و صورت خود را شست، سر و وضع خود را آراست، و خویشان را خوشبو نموده آماده استقبال شوهر گردید.

طولی نکشید ابوطلحه وارد شد، ام‌سلیم از او استقبال کرده سلام و خوش آمد گفت، ابوطلحه پرسید بگو بدانم حال فرزندانم چگونه‌است و الآن کجاست؟

— خدارا شکر امروز عصر بت فرزند ما قطع شد، آنها بش تمام گشت؛ دیگر ناراحتی همه‌روزه را ندارد، و اکنون درس‌کون و آرامش عمیقی فرورفته‌است، او راست می‌گفت تب و التهاب ابو عمر و با مرگه او قطع شده بود اما پدر خیال می‌کرد فرزندش سلامت خود را بازیافته‌است، خواست با طاق او برود و حالش را از نزدیک مشاهده کند ام‌سلیم گفت: نه! اصلاح نیست او تازه بخواب رفته است بگذار بخوابد اکنون غذا حاضر است شام را صرف نموده استراحت کن تا فردا صبح ...

ابوطلحه خوشحال شد و پس از چند روز غم ورنج فراوان آنشب را با آسودگی شام خورد و به بستر رفت و با ام سلیم بسر برد . ام سلیم نیز برای این که شوهر آنشب را بیارم و از مرگ فرزند خبردار نشود چیزی نگفت . . .

با صدای اذان بلال ابوطلحه و ام سلیم از خواب بیدار شدند پس از ادای نماز صبح همینطور که ابوطلحه رو قبله نشسته بود ، ام سلیم گفت : راستی از تو سؤال داشتم !

یک خانواده در همسایگی ما مناعی از همسایه خود بعاریت گرفته بودند پس از مدتی صاحب متاع فرستاده که متاع خود را پس بگیرد آنها همگی گریه وزاری سرداده اند که ما با این متاع توانس گرفته ایم بنا بر این مقدور ما نیست که متاع تو را واپس دهیم نظر تو درباره ایشان چیست ؟

- آنها همگی دیوانه اند ! چون حق با صاحب متاع است . پس دادن عاریه و امانت ، گریه وزاری ندارد انس و الفت چیست ؟ باید متشکر هم باشم که مدتی متاع را در اختیارشان گذارده آنها نیز استفاده ها برده اند .

- عجب ! پس دادن عاریه و امانت غصه ندارد ؟

- نه !

- بنا بر این شوهر عزیزم با کمال تأسف باید بتو بگویم که خداوند متعال امانتی را که چند سال قبل ب ما مرحمت فرموده بود دیر روز عصر از ما گرفت .

- نفهمیدم روشن تر بگو !

- فرزند عزیزم آنکه امانت پروردگار بود دیر روز بجوار رحمت خدا رفت خدایش بیمار زد . آه ابو عمرو مرد آه پسر !

- شوهرم گریه وزاری تو ببوده است ! مرده زند ، نمی شود ، خودت هم گفتی گریه وزاری در مورد رد عاریه و امانت دیوانگی است ، بنا بر این صبر کن ، شیطان را بخود راه مده که خدا صابران را دوست دارد . همین الآن برو رسول خدا را خبر کن بیاید و در مراسم تجهیز و تکفین فرزندمان شرکت فرماید .

ابوطلحه رفت طولی نکشید بار سوختن و جمعی از یاران برگشت ، و فرزندشان را طی مراسمی ب خاک سپردند ؛ رسول الله آنها را دلداری داد و از صبر و بردباری ام سلیم تعجب نموده فرمود : خداوند دیشب شمارا مبارک گرداند و از این فرزند بهتر نصیب شما کند .

فاضلترین پسر از ام سلیم همانشب از ابوطلحه باردار شده بود فرزندش آورد که او را فرزندان انصار عبدالله بن ابی طلحه نامیدند و از اصحاب امیر المؤمنین علی (ع) بود

محدث قمی اورا در کنی واللقاب وسفينة البحار یکی از بهترین فرزندان انصار شمرده .
ام سلیم در غزوات ابن حجر در الاصابة (۱) می نویسد ام سلیم در غزوات رسول الله شرکت
بارسول الله شرکت می جست و داستانهای از شجاعت او نقل شده که مشهور است . من جمله
هیگردد می نویسد : در جنگ حنین خنجر بدست داشت و پیش روی رسول الله
 ایستاده بود با بوطلحه باو اشاره نموده و گفت یا رسول الله این ام سلیم است که خنجر بدست
 دارد . رسول خدا فرمود : آری خنجر بدست گرفته تا اگر یکی از مشرکین آهنگ حمله من نمود
 از من دفاع کند (۱) .

(۱) الاصابة فی تمییز الصحابة لابن حجر العسقلانی متوفی ۸۵۲ هـ ص ۴۴۲ ج ۴

سفينة البحار در ماده عبد ، الکنی واللقاب محدث قمی .

(دقیقه از صفحه ۴۱)

و - تهیه کتاب برای اعضاء

همچنین : برای بالا بردن اطلاعات اسلامی اعضاء ، انجمن کوشش میکند کتب اسلامی
 را تهیه و در اختیار آنها قرار دهد . در این سال چند سری کتاب سفارش داده شده است که از بین
 آنها «قرآن مجید - بسوی درک اسلام (۱) - محمد (ص) آخرین پیامبر» را میتوان
 نام برد .

ز - گردشهای دسته جمعی

از آنجا که برنامه سنگین تحصیلی دانشجویان را از نظر فکری خسته میسازد و احتیاج به
 تفریح دارند ، انجمن با ترتیب گردشهای دسته جمعی باین احتیاج نیز پاسخ مثبت میدهد . این
 گردشها با توجه به مواقع و تعداد روزهای تعطیل ؛ بمدت یک تا چند روز انجام میشود ، و با اجرای
 برنامه های متنوع و مختلف وسائل تفریح سالمی فراهم میسازد . این برنامه که مجال
 بیشتری برای تماس دانشجویان مسلمان در کشورهای مختلف فراهم میسازد ، در ایجاد روح
 صمیمیت و اخوت و تبادل افکار و هماهنگی آنان کمک مؤثری مینماید .

(1) Towards understanding Islam